

ضرورت اصول فقه حکومتی

چکیده

تحقق یک نظام اجتماعی مبتنی بر ولایت فقیه، به معنای فقهی شدن موازین اداره نظام اجتماعی، گستره علم فقه را به موضوعاتی کشانده است که تفاوتی عمده با سایر موضوعات دارند. اگر یک نظام سیاسی دینی معتقد باشد تمامی تکالیف و وظایف حاکمیت را از دین برمی‌گیرد، دین در سوی مقابل باید قادر باشد تکالیف آن نظام را تبیین نماید، تکالیفی که ضمن کثرت، متناسب با تعدد افراد حاضر در حاکمیت، باید بتواند همگرایی و هماهنگی در دستیابی به مطلوب مورد نظر را برای نظام اجتماعی به ارمغان آورد.

این مقاله با بررسی تفاوت موضوعات حکومتی با موضوعات فردی، به ویژگی خاص شیوه اجتهاد برای دستیابی به وظایف بخش‌های نظام اجتماعی اشاره نموده و از طریق آن، نیاز به تأسیس قواعد و اصول جدیدی برای تحقق چنین استنباط و استدلالی را در قالب تولید «علم اصول فقه حکومتی» نشان داده است.

کلیدواژه

اصول فقه، احکام حکومتی، فقه حکومتی، موضوعات حکومتی، تزامم احکام، الگوی تخصیص امکانات، مدیریت و برنامه‌ریزی

مقدمه

«ما تا اصول فقه حکومتی نداشته باشیم، فقه حکومتی نخواهیم داشت» این جمله‌ای است که حضرت آیه‌الله جوادی آملی در کنگره بزرگداشت صاحب کفایه، مرحوم آخوند خراسانی بیان فرموده و تحقق آن را از حوزه‌های علمیه مطالبه کرده‌اند (جوادی، ۱۳۹۰).

بحث در نیاز جامعه اسلامی به فقه حکومتی، یا حداقل، احکامی که تکالیف حکومت را در موضوعات پیش‌رو مشخص نماید و از فقه استخراج شود، همیشه وجود داشته و تحت عنوان «امور حسبیّه» قرار می‌گرفته است. اما با ظهور انقلاب اسلامی و طرح نظریه ولایت فقیه، بیش از پیش و با نگاهی دقیق‌تر و رویکردی کاربردی‌تر از گذشته این نیاز جامعه مطمح نظر قرار گرفت. در اولین گام، آنچه پیشتر در عنوان کلی فقه مندرج بود و امور حسبیّه را همچون سایر موضوعات فقهی بررسی می‌کرد، در مقوله «فقه سیاسی» طرح گردید (عمید زنجانی، ۱۳۹۱) و تا حدی، تفاوت ماهوی این سنخ از موضوعات را مورد توجه قرار داد. ضیق بودن وصف «سیاسی» نسبت به کارکردهای حکومت نیز سبب شد، در سال‌های اخیر این عنوان تغییر نماید و کلی‌تر گردد. امروزه برای توصیف وظایف حکومت بیشتر از «فقه حکومتی» سخن به میان می‌آید.

این مقاله درصدد است از توجه دادن به ارتباط علم فقه با علم اصول فقه و اثبات تفاوت موجود میان موضوعات فقه حکومتی با موضوعات فقه رایج در حوزه‌های علمیه، به بررسی لزوم تحول در علم اصول فقه بپردازد و به ضرورت تدوین و تبویب علم جدیدی تحت عنوان «اصول فقه حکومتی»، متفاوت از آنچه تا کنون تحت عنوان «علم اصول فقه» بدان پرداخته می‌شده، اشاره نماید.

اگر علم اصول فقه را آن طور که شهید دانشمند، سید محمدباقر صدر تعریف نموده‌اند، ادله مشترک استدلال و استنباط فقهی بدانیم (۱) و مشترک بودن این قواعد میان ابواب فقهی را ملاک استخراج آن‌ها از درون فقه و پیدایش یک علم جدید تلقی کنیم (صدر، ۱۳۷۹: ۴۲)، یا به تعریف مشهور آن اکتفا نموده (۲) و اصول فقه را علم به قواعد مهیا شده برای استنباط احکام تصور نماییم (آخوند خراسانی، ۱۳۹۱: ۹)، در هر دو صورت تردیدی نیست که مسائل آن از «فقه» تبعیت می‌نمایند و در صورت پیدایش نیازمندی‌های جدید در علم فقه، علم اصول فقه نیز متوجه تغییرات و تحولاتی می‌شود.

نگاه تاریخی به علم اصول فقه نیز مؤید همین مطلب است. قواعد و اصولی که پیش از نگارش نخستین کتاب‌های اصولی در ضمن مباحث فقهی، مورد بحث قرار می‌گرفت و پس از طرح در نخستین ابواب فقهی، در سایر ابواب مورد ارجاع واقع می‌شد، اولین بار توسط شیخ مفید در قالب یک کتاب مستقل نگارش یافت (نجاشی، ۱۳۷۴: ۳۹۹). این مسائل در ابتدا شامل تعداد کمی از قواعدی بود که در فقه آن روز کاربرد داشت. اما با گسترش مباحث فقهی و افزایش دقت‌های عقلی و عمق یافتن نگاه فقه‌ای به موضوعات روزمره زندگی، همچنان که علم فقه حجم بیشتری می‌یافت، مباحث علم اصول فقه نیز توسعه یافته، این علم را وسیع‌تر از آن چیزی نمود که در ابتدای پیدایش خود بود. از مقایسه کتب اصولی متأخرین با کتب متقدمین و شمارش تعداد سرفصل‌های مطروحه در هر یک و حجم و کیفیت بحث در هر کدام از آن‌ها، به سادگی می‌توان متوجه این تغییر و رشد گردید.

شاید زیباترین و روشن‌گرانه‌ترین تعبیر، همان باشد که علم اصول فقه را با علم منطق در یک ردیف قرار داده (۳) و از مشابهت کارکرد منطق نسبت به سایر علوم، با کارکرد اصول نسبت به فقه، در این‌که هر دو توصیفگر شیوه تفکر می‌باشند، علم اصول را «منطق فقه» نام می‌نهد (صدر، ۱۳۷۹: ۵۰). با این وصف، دور از ذهن نیست که مواجه شدن علم فقه با کارکردهای جدید و تغییر و افزایش گستره آن به موضوعات گوناگون، نیاز به قواعد جدیدی در منطق تفکر آن، یعنی علم اصول، ایجاب نماید.

رویکردهای فقه حکومتی

امروزه با تکامل نظام اجتماعی و توسعه رفتارها و افعال بشری و پیچیده شدن مسائل و امور اجتماعی و آنچه با زندگی روزمره انسان‌ها ارتباط دارد، موضوعات جدیدی پیش‌روی فقه قرار گرفته که خواسته یا ناخواسته ابواب جدیدی را در آن می‌گشاید. پاره‌ای از فقها به همین جهت ابوابی چون فقه سیاسی را گشوده‌اند و آن را پاسخگو به تمامی پرسش‌هایی می‌دانند که در عرصه سیاست طرح می‌شود و به طور خاص تحت عناوینی چون حقوق اساسی، مفاهیم سیاسی و حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرد (عمید زنجانی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۴۱).

شهید صدر اما موضوعات مزبور را اساساً متفاوت از سایر موضوعاتی که تا کنون در فقه مورد بررسی قرار گرفته می‌داند و از این رو، معتقد است به صرف گشودن یک یا چند باب جدید در فقه، نمی‌توان مسائل حکومت را مورد بررسی قرار داد. در نظر ایشان موضوعات مربوط به جامعه و حکومت، مانند اجزاء یک کل، به هم وابسته و نظام‌دار هستند و در تعامل با یکدیگر عمل کرده و تغییر در هر یک، سایر عناصر و اجزاء را متأثر می‌نماید و دستیابی به نتیجه و مطلوب را، تنظیم بودن تمامی عناصر با یکدیگر و هماهنگی آن‌ها تأمین می‌کند. لذا به صورت تفکیک‌شده از هم، نمی‌توان حکم هر موضوع را استنباط نمود و مستقل از سایر موضوعات، به آن نسبت داد. باید به موضوعات اجتماعی به صورت نظام‌اتی نگریست که تمامی عناصر و اجزاء هر نظام، در تلاش برای تأمین هدف واحدی هستند، مانند: نظام اقتصادی، نظام سیاسی و نظام فرهنگی و سپس احکام هر بخش از هر نظام را در پرتو ارتباط با سایر بخش‌های همان نظام استخراج کرد (میرباقری، ۱۳۹۱، جلسه ۴).

پاره‌ای از فقه‌های معاصر نیز فراتر از دیدگاه شهید صدر، همه نظامات اجتماعی را در کنش با یکدیگر می‌دانند. نظام‌های اجتماعی را در ارتباط با یکدیگر و در تعامل، برای دستیابی به هدفی واحد که تشکیل جامعه آن را مطالبه می‌نموده دانسته و افعال و رفتار آحاد افراد جامعه را جدا و مستقل از نظام حاکم متصور نمی‌دانند.

شاید با نگاه مبتنی بر رویکرد فقه سیاسی، یا مبتنی بر رویکرد قائل به نظامات اجتماعی مستقل از هم، بتوان به دو بخش در علم فقه؛ بخش مربوط به فرد و بخش مربوط به جامعه معتقد شد، اما با این نگرش جدید، که رفتار فرد و جامعه را در تعامل و ارتباط تلقی می‌کند، تقسیم فقه به دو بخش «فردی» و «حکومتی» چندان مصیب به نظر نمی‌رسد. چه این‌که در صورت وابستگی رفتار فرد و جامعه، مردم و نظام حاکم، و همه نظامات اجتماعی با یکدیگر، تمامی ابواب فقهی به نحوی با هم تعاضد پیدا نموده و یک کل واحد را حاصل می‌دهند؛ «نظام احکام» که درصدد است جامعه را به سوی «تکامل» پیش برده و «رشد» آحاد افراد را در ضمن تکامل اجتماعی تأمین نماید. (میرباقری، ۱۳۹۱، جلسه ۴).

فارغ از این‌که کدام یک از رویکردهای فوق را مورد توجه قرار دهیم، موضوعات حکومتی ویژگی خاصی دارند که آن‌ها را از سایر موضوعاتی که تا کنون فقه با آن مواجه بوده متمایز می‌سازد: «تزامم دائمی» (حسینی الهاشمی، ۱۳۷۳، جلسه ۶).

تفاوت موضوع در فقه حکومتی با فقه فردی

در فقه فردی، یا همان فقهی که تا کنون در قالب ۵۲ باب به آن پرداخته شده (مدرسی، ۱۳۶۸: ۲۰)، همواره سخن از فعل یک فرد مکلف است، فردی که در یک لحظه و آن، تنها یک فعل از او صادر می‌گردد که موضوع احکام خمس، تکلیفیه؛ وجوب، استحباب، اباحه، کراهت و حرمت باشد. حتی در آن بخش‌هایی از فقه که سخن از واجب کفایی به میان می‌آید و تکلیف هر فرد، معلق به عدم اتیان تکلیف فرد دیگر است، تکلیف افراد باز هم به صورت مستقل بیان می‌شود و افراد حاضر در جمع، یک به یک مورد توجه قرار گرفته و تکلیف هر یک به تفکیک، موضوع استنباط قرار می‌گیرد، اگر چه اتیان واجب توسط هر کدام، رافع تکلیف فرد دیگر باشد. از این رو، التزامی هم اگر در احکام حاصل شود، التزامی مصداقی و از باب عدم امکان صدور بیش از یک فعل در یک زمان واحد است.

مثال وجوب انقاز غریق در پایان وقت صلاة، از مشهورترین التزامهای مصداقی‌ست. جایی که فرد، لحظاتی کم برای اتیان صلاة واجب فرصت دارد و در همان حال، فردی دیگر به ورطه غرق شدن می‌افتد. همچنین موارد مشابهی همچون انقاز غریقین که مکلف، تنها قادر به نجات یکی از دو غریق باشد، یا اجتماع صلاة و غضب. التزام در تمام این موارد، ناشی از عدم قدرت فرد مکلف بر انجام چند فعل به صورت هم‌زمان است (۴).

تزامم در احکام فردی نهایتاً به کشف اولویت میان احکام منجر می‌شود، به نحوی که یک حکم به نفع دیگری رفع می‌گردد و افعال به ترتیب، تقدّم و تأخّر می‌یابند. تنها وظیفه‌ای که فقیه در این قبیل التزامها دارد، یافتن اولویت احکام است، تا بتواند ترتیب مذکور را مشخص کند و قواعد علم اصول، وی را در این زمینه یاری می‌کنند (۵).

در موضوعات اجتماعی اما مسأله متفاوت است. حکومت با موضوعاتی مواجه می‌باشد که در هر لحظه با افعال مکلفین زیادی در ارتباط است. در این قبیل موضوعات، التزام اساساً در صدور فعل کثیر از فرد واحد نیست که با تقدّم و تأخّر ناشی از درک اولویت برطرف گردد. در همان مثال ذکر شده، حکومت می‌تواند گروهی را بخصوصه برای «انقاز غریق» اختصاص دهد و طبیعتاً بودجه مشخص و امکانات تعریف‌شده‌ای نیز برای آن در نظر بگیرد. برای اقامه نماز نیز قادر است فضاهایی را طراحی و معماری نماید. همه این امور در کنار هم و در زمان واحد به انجام می‌رسد، به دلیل این‌که در موضوعات حکومتی بحث از تنظیم «صدور افعال کثیر از افراد کثیر» است.

تزام در موضوعات حکومتی یک تزام دائمی است که پیوسته وجود دارد و هرگز متفی نمی‌گردد، تزامی همیشگی در تخصیص امکانات و مقدرات (حسینی الهاشمی، ۱۳۷۳، جلسه ۸) و برنامه‌ریزی و اجرا. مانند: تزام حریم خصوصی با ضرورت تجسس در زندگی خصوصی برخی افراد، تزام توسعه شهری با حفظ بنای برخی مساجد و منازل، جایی که تصرف در اموال خصوصی برای رفاه عموم مردم لازم می‌آید (میرباقری، ۱۳۹۱، جلسه ۳)، همه و همه از تزامات رایج در امر حکومت هستند.

طبیعت احکامی که در یک نظام اجتماعی جریان دارد، تکالیفی که متوجه آن می‌گردد، ذاتاً قابلیت تفکیک به اجزاء متعدد دارد، اجزایی که بخش‌های متفاوتی از نظام را درگیر نموده و تکالیف مختلفی را به هر بخش وامی‌گذارد. در این شرایط، تکالیف هر بخش از نظام با تکالیف بخش‌های دیگر دچار تزام دائمی است، زیرا هر کدام نیاز به قسمتی از منابع نظام اجتماعی دارند که آن منابع نیز ذاتاً و اصالتاً محدودند.

«هزار کار را هزار نفر انجام می‌دهند، هر کاری را یک نفر انجام می‌دهد که همه این کارها نیز مقدرات می‌خواهد. به هر کدام هم مقدرات بیشتری بدهیم، بهتر می‌توانند کار کنند. در این صورت، مجبور هستید کار بعضی را به نفع کار بعض دیگر کم و زیاد نمایید. نمی‌توان به صورت مساوی از اول تا آخر یک قیمت پردازید که هر چه شد، بشود» (حسینی الهاشمی، ۱۳۷۳، جلسه ۶). استاد حسینی (ره) معتقد است تزامی که در یک نظام اجتماعی طرح می‌شود به گونه‌ای دیگر و متفاوت از وضعیتی است که در رابطه میان مولا و عبد معمولاً مطرح است. تزام در نظام، دائمی و میان بخش‌های آن نظام بوده و بر اساس «الگوی تخصیص امکانات» کنترل می‌گردد.

«تخصیص امکانات» در یک نظام اجتماعی، فعالیتی تخصصی و مبتنی بر کارشناسی است. از این رو، برخلاف آنچه در ملاکات فقه فردی مطرح می‌گردد و تشخیص «عرف» را مبنای شناسایی موضوعات احکام قرار می‌دهد، نمی‌تواند به «عرف» واگذار گردد. الگوی تخصیص امکانات، نیازمند معادلاتی است که ره‌آورد تحقیقات گسترده علمی و پژوهشی باشد، پژوهش‌هایی که «ضرب اولویت» موضوعات را در شرایط متفاوت تاریخی و جغرافیایی، زمانی و مکانی، فرهنگی و اجتماعی، بررسی کرده و ارائه نماید. «عرف» قادر به تشخیص چنین ضرائب دقیقی میان موضوعات احکام حکومتی نمی‌باشد. (حسینی الهاشمی، ۱۳۷۳، جلسه ۶)

نتیجه

چه فقه حکومتی را به «فقه نظام‌سازی» تعریف نماییم، یا «فقه سرپرستی نظام اجتماعی» و یا حتی آن را به بخشی از فقه که به موضوعات مبتلی به حکومت می‌پردازد فروبکاهیم، در هر صورت فقه حکومتی با موضوعاتی سر و کار دارد که به جای بیان حکم یک فعل برای یک فرد، درصدد بیان احکام هماهنگ افعال متکثر برای افراد متعدد، در زمان واحد است.

احکام موضوعات مبتلی به نظام اجتماعی، دقیقاً به دلیل همین تفاوتی که این موضوعات با سایر موضوعاتی که تا کنون مورد توجه علم فقه بوده دارند، با قواعد فقهی و اصولی موجود قابل استنباط نیستند. در شیوه‌های فعلی استنباط، فقیه در هر فتوا تنها یک موضوع را مورد دقت قرار داده و یک حکم را برای آن بیان می‌نماید. اما احکام حکومتی فی‌نفسه چنین خاصیتی دارند که در کنار یکدیگر و با بیان ضرائب اولویت و نسبتی که میان‌شان برقرار است استنباط شده و به همین شیوه نیز بیان می‌گردند.

بر این اساس، یک فتوا که قصد دارد حکم موضوعی را بیان نماید که مربوط به نظام اجتماعی است، موضوعی که متوجه بخش‌های مختلفی از نظام است و بسیاری از نهادها و افراد را درگیر خود می‌نماید، بیان تکلیف چنین موضوعی تنها در قالب بیان چندین تکلیف متعدد، برای چندین بخش مختلف از نظام ممکن است. این فتوا ناگزیر است یک مطلوب واحد را که همان حصول مصلحت جعل حکم می‌باشد، به کثرت اجزاء نظام قسمت نماید و برای

تأمین هماهنگی مورد نیاز برای دستیابی به مطلوب، وظایف مختلفی را به هر نهاد واگذار، وظایفی که اگر چه در ظاهر متفاوتند، اما در ورای این تفاوت، مبتنی بر نظم هستند که جهت واحدی را بر افعال متکثر آنان حاکم می‌نماید، جهتی که به تحقق مطلوب ختم می‌گردد.

برای تبیین تمثیلی مطلب فوق، به موارد فراوانی می‌توان اشاره نمود، از فعالیت‌هایی که هر روزه نظام اجتماعی و حاکمیت با آن مواجه است. یکی از نمونه‌های آن مسأله «حجاب و عفاف» است. این موضوع از منظر افراد و آحاد جامعه، داخل در بخشی از فقه می‌گردد که به فتاوایی در خصوص وجوب مراعات پوشش اسلامی برای فرد منجر می‌گردد و حداکثر، بخشی از وجوب امر به معروف و نهی از منکر را به خود اختصاص می‌دهد، به این‌که تک‌تک افراد جامعه موظف هستند به افراد بی‌حجاب تذکر دهند و ناراحتی و کدورت قلبی خود را از وضعیت پوشش نامناسب آنان ابراز دارند.

در بخش وظایف حکومت اما، همین موضوع «حجاب و عفاف» سازمان‌ها و نهادهای بسیاری را فرامی‌گیرد، از مراکز آموزش عمومی و عالی گرفته، تا نیروهای نظامی و انتظامی و رسانه‌های جمعی و گروهی، هم بخش‌های فرهنگی نظام با آن مواجه‌اند، هم بخش‌های نظارتی و انتظامی و همچنین نهادهای تقنینی و قضایی.

اگر نظام اجتماعی بخواهد مبتنی بر فقه تکامل یابد و وظایف خود را از دین برگیرد، ناگزیر باید بر فقهی متکی باشد که قادر است حکم یک موضوع را تنويع و تجزیه نموده، به ارکان و اجزاء نظام منتسب کند. در نهایت آنچه در قالب یک فتوای فقهی در عرصه موضوعات حکومتی ارائه می‌شود، باید مشتمل بر بیان تکالیف متعدد برای مکلفین متعدد باشد، به نحوی که هماهنگی آنان را ضمانت نماید.

این نوع از استنباط و استدلال فقهی که متوجه چنین تراحمی در افعال متکثر باشد و بتواند هم‌راستایی و هم‌جهتی این افعال را در دستیابی به مطلوبی واحد محقق نماید، امری پیچیده است که نیازمند قواعد و اصولی جدید و کاملاً متفاوت با آنچه‌ست که تا کنون در قالب علم اصول فقه تبویب شده است.

این شیوه از استنباط اجتهادی و این نحوه از ارائه رأی و فتوا، مبتنی بر شناخت ارکان نظام اجتماعی و کارکردهای هر یک از آنان و متکی بر همگرایی علوم متعددی همچون جامعه‌شناسی، برنامه‌ریزی و مدیریت است. شیوه تحلیل موضوع نیز متناسب با ویژگی‌های خاصی که این قبیل موضوعات دارند، در نیاز به پیمایش، آمار و اطلاعات و روش‌های گردآوری، جمع‌آوری و بررسی آن‌ها، بسیار با شیوه‌های اجتهادی کنونی فرق دارد و از این رو، نیازمند قواعد و قوانین متفاوت و تازه‌ای می‌باشد. اصولی متفاوت از آنچه در علم اصول فقه مورد توجه است و بدان پراخته می‌شود. ما نیازمند تأسیس علم اصولی جدید می‌باشیم؛ «علم اصول فقه حکومتی».

پی‌نوشت‌ها

(۱) «العلم بالعناصر المشتركة في عملية استنباط الحكم الشرعي» (صدر، ۱۳۷۹: ۴۶)، «العلم بالقواعد المشتركة في القياس الاستدلالي الفقهی» (صدر، ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۳)، «العلم بالعناصر المشتركة في الاستدلال الفقهی خاصة التي يستعملها الفقيه كدليل على الجعل الشرعي الكلي» (صدر، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۱)

(۲) «العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الحكم الشرعي» (میرزای قمی، ج ۱: ۵)، «صناعة يعرف بها القواعد التي يمكن أن تقع في طريق استنباط الأحكام أو التي ينتهي إليها في مقام العمل» (آخوند خراسانی، ۱۳۹۱: ۹)

(۳) «وعلى هذا الأساس يصح أن يطلق على علم الاصول اسم منطق علم الفقه؛ لأنه بالنسبة إليه بمثابة المنطق بالنسبة إلى الفكر البشري بصورة عامة» (صدر، ۱۳۷۹: ۵۰)

(۴) «و اما التزام في مقام الامتثال فهو انما ينشأ عن عجز المكلف عن امتثال التكليفين من دون ان يكون هناك التزام في الملاك أصلاً» (خویی، ۱۳۵۲، ج ۱: ۱۸۲)، «إذا وقع التزام في الأمور به كإنقاذ الغريقين فكما ان نتيجة وقوع التزام في فرض عدم قدرة المكلف على إيجاد الواجبين معاً» (خویی، ۱۳۵۲، ج ۱: ۱۸۸)، «بل المنافاة وقعت من عدم قدرة المكلف على التفريق بين الامتثالين» (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۲۵)

(۵) «فيقدم الغالب منهما و إن كان الدليل على مقتضى الآخر أقوى من دليل مقتضاه هذا فيما إذا أحرز الغالب منهما و إلا كان بين الخطابين تعارض فيقدم الأقوى منهما دلالةً أو سنداً و بطريق الإن يحرز به أن مدلوله أقوى مقتضياً» (آخوند خراسانی، ۱۳۹۱: ۱۷۵)

کتابنامه

۱. نجاشی، احمد بن علی. (۱۳۷۴)، رجال النجاشی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن. (۱۳۳۷)، قوانین الأصول، تهران: مكتبة العلمية الإسلامية.
۳. آخوند خراسانی، محمدکاظم. (۱۳۹۱)، كفاية الأصول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴. خویی، ابوالقاسم. (۱۳۵۲)، أجود التقريرات، قم: مطبعة العرفان.
۵. صدر، سیدمحمدباقر. (۱۳۷۹)، دروس فی علم الأصول، الحلقة الأولى، قم: نشر اسلامی.
۶. _____. (۱۳۸۵)، مباحث الأصول، القسم الأول، قم: دار البشير.
۷. _____. (۱۳۷۵)، بحوث فی علم الأصول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۸. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۰)، سخنرانی در کنگره بزرگداشت آخوند ملا محمدکاظم خراسانی، ۲۴ آذر.
۹. مظفر، محمدرضا. (۱۳۷۵)، أصول الفقه، قم: اسماعیلیان.
۱۰. حسینی الهاشمی، سیدمنیرالدین. (۱۳۷۳)، مجموعه درس گفتارهای مبادئ اصول فقه احکام حکومتی.
۱۱. میرباقری، سیدمحمد مهدی. (۱۳۹۱)، مجموعه درس گفتارهای مبانی فقه حکومتی.
۱۲. عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۹۱)، فقه سیاسی: حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۳. مدرسی، سیدحسین. (۱۳۶۸)، مقدمه‌ای بر فقه شیعه، ترجمه محمد آصف فکرت، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی